

«قول دادم آخرین بار باشد که دختر بدی می شوم. رقت توی حیاط. صدایی جز صدای سیرسیرک هانمی آمد. از پله های زیر زمین رقتم پایین. توی راه پله بوی نفت بیچیده بود، ایستادم. چراغ انباری روشن بود و خط نور از لای در افتاده بود روی زمین و تاروی دیوار کشیده شده بود. یعنی مادر بزرگ برگشته؟ نفس عمیقی کشیدم و چند پله دیگر رقتم پایین. ایستادم پشت در. از لای در نگاه کردم. خواهرم آن جا بود. پیت نفت را گذاشته بود جلو دماغش و نفت را بو می کشید.»

در مجموعه داستان چرت کوتاه لیلی دقیق، میراث خواهران داستان «سهم ما از مادر بزرگ» خواهش نهفته ای برای خودسوزی است که از اجدادشان به آن ها ارث رسیده است. واقعیتی که پدر انکار می کند و دو خواهر به آن آگاه نیستند. اشاره به این موضوع آن قدر پنهان و گذراست که کشفش توسط خواننده تأثیری مضاعف بر او می گذارد. در داستان اول زن کارگر، قدسی، که در خانه های بالای شهر رفت و روب می کند و شب ها در بیمارستان بهیار است، مدتی ست خیال می کند بدنش بو گرفته؛ بویی که نیمه شب ها او را ناچار می کند ملحفه ها و لباس هایش را بشوید.

خیالات او مانند هر آدم تنهایی انتها ندارد. تا جایی که نگران «خواب هایی که در آن ها خوش و خندان، نخت و عورتی بغل این و آن بوده» است، نگران این که از خواب همان مردها سردر بیآورد و این راز بر ملا شود و دهان به دهان بچرخد و یک روز جمعه، صلاوة ظهر، وسط بزرگ ترین میدان شهر دست و پا ش را ببندند و سنگ ساراش کنند.

همین تنهایی، واماندگی، ترس و نبود عشق، وضعیت آدم هایی است که لیلی دقیق در داستان های موجز و کوتاهش وصف می کند، فرقی نمی کند آن آدم یک زن چهار ماهه باردار باشد که به جای آن که کیست های تخمدان هایش را عمل کند، راه او که صاحب فرزند شدن است انتخاب می کند و به جز وقت هایی که شوهرش خواب است و سر لحاف با هم کش مکش دارند هیچ اختلاف دیگری با هم ندارند، یا مردی باشد که آرایش گر است و قبل از انقلاب موی هنرپیشه ها و خواننده های زن را کوتاه می کرده و حالا توی رختکن آپارتمانی که از ترس همسایه ها و خیرکشی شان تازه به آن نقل مکان کرده، پنهانی موی خانم های آشنا یا معرفی شده را کوتاه می کند. مردی که هیچ کار دیگری بلد نیست و می ترسد یکی از پسرهای کوچکش سر لجبازی او را لو بدهد.

لیلی دقیق

# چرت کوتاه

حتی در «داستان بابام» که از سایر داستان های مجموعه متفاوت به نظر می رسد، پسر بچه چهار پنج ساله ای ناچار است با ترس و ناآگاهی از دنیای آدم بزرگ ها، میان آن ها بلولد و وقتی در حمام زنانه به کیسه کشیدن زنی نگاه می کند و به «بدنش که راه راه شده بود»، کتک بخورد و به او بگویند مانند پدرش چشم چران است.

مجموعه داستان چرت کوتاه اگر چه حرف واحدی را تکرار می کند، اما در انتخاب شخصیت و نوع نثر داستان آن قدر متنوع و گوناگون است که به نظر می رسد چند نویسنده با تجارب متفاوت آن ها را نوشته اند. قدسی، کارگر خانه همان قدر خوب و واقعی از آب در آمده که زنی در ساحل دریای اش را می خورد و به یاد دوست دوران دانشکده اش می افتد.

پسر بچه گرد داستان آخر - عطا - که روایت داستانش مربوط به زمانی است که هنوز زندگی شهری مدرن عمومیت پیدا نکرده بوده، همان اندازه ملموس است که پسر بچه افغانی داستان «جالباسی». لیلی دقیق توانایی اش در روایت و شخصیت پردازی، در قالب این مجموعه متنوع به خوبی اعلام می کند.

خلق موقعیت های جذاب و تازه برای نوشتن داستان کوتاه کاری دشوار است و داستان های «چه طور یادت

مجموعه داستان چرت کوتاه اگر چه حرف واحدی را تکرار می کند، اما در انتخاب شخصیت و نوع نثر داستان آن قدر متنوع و گوناگون است که به نظر می رسد چند نویسنده ناچار به تکرار آن ها را نوشته اند.

نیست؟» و «آرایشگاه توی رختکن» دو نمونه شاخص موفقیت نویسنده در این زمینه هستند. اولی قصه ملاقات مردی هوس ران با دوست کلاس اولش ترانه به اصرار مادر است. دختری که جای دندان های ریزش برای درست کردن ساعت روی میج مرد از همان کودکی باقی مانده است. اما هیچ چیز آن طور که ذهن ما به آن عادت دارد پیش نمی رود و در داستان «آرایشگاه توی رختکن» موقعیتی فردی با وضعیتی اجتماعی گره خورده و این تناقض به دور از هر گونه بزرگ نمایی ای در آن بیان می شود. مادر بزرگ قصه «سهم ما از مادر بزرگ» با خودش حرف می زند و در پاسخ نوه هایش که از او می پرسند با چه کسی گفت و گو می کند می گوید: «هو! حرف می بزه». اثر اول هر نویسنده ای، معمولاً نیاز به زمان برای معرفی شدن دارد. گاه حتی بعد از موفقیت اثرهای بعدی دیده می شود. خوب است داستان های ارزش مند با هوایی که حرف ها را دهان به دهان می برد معرفی، مطالعه و نقد شوند. ▶